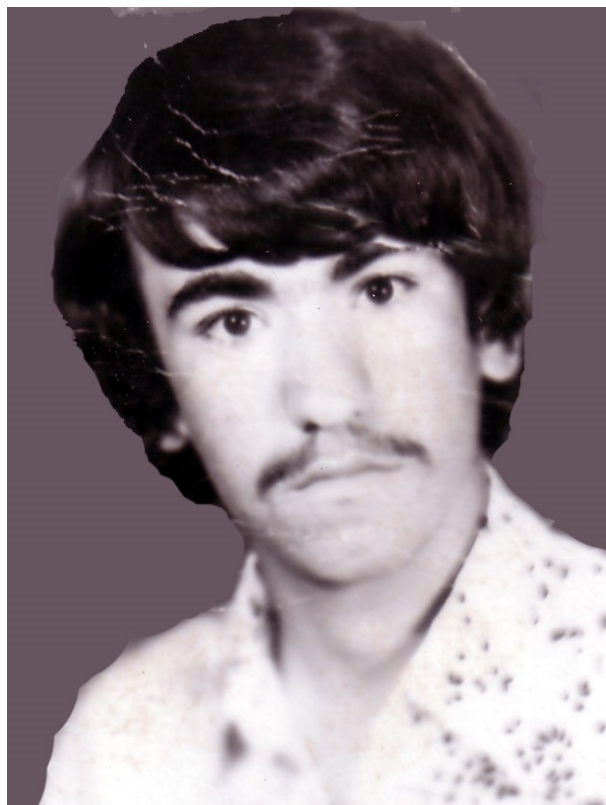


شهید سید جلال زاهدی



نام پدر	سیدامیرالله
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۴/۲۳
محل شهادت	شرق بصره
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	اهرم

زندگینامه

شهید زاهدی در شهر اهرم در سال ۱۳۴۰ در خانواده ای مذهبی از سادات جلیل القدر چشم و دیده به جهان گشود. او در دامن مادری بسیار مومنه و تحت تربیت پدری مومن کم کم بالغ شد تا اینکه در سن هفت سالگی تحصیلات دوره ابتدایی خود را در مدرسه انوشیروان اهرم شروع کرد. بعد از اتمام دوران ابتدایی، دوران تحصیلی راهنمایی را همچنین در شهر اهرم تحت تعلیم و تربیت معلمان مجرب و خوب به نام های آقای معمار فرهی، چای بخش، افخمی و غیره به اتمام رساند. به علت هوش و زکاوت و استعداد بارز و شاخصی که سید جلال داشت توانست نمره رشته ریاضی فیزیک را کسب نماید. به همین خاطر جهت ادامه تحصیل در رشته ریاضی فیزیک به شهر برازجان مرکز شهرستان دشتستان رفتند و دوره متوسطه را در رشته ریاضی فیزیک در مدرسه ۲۵ شهریور برازجان به اتمام رسانید. او چندین بار در دروس مختلف رشته ریاضی توانست نمرات عالی کسب کند. و از جمله دانش آموزان تیز هوش آن مدرسه به حساب می آمد. و همه همکلاسی هایش و دانش آموزان مدرسه، او را به عنوان دانش آموز کوشا و موفق می شناختند. و همه اولیا^۱ مدرسه برای او احترام خاصی قائل بودند. او در سال ۱۳۵۸ دوره متوسطه را به پایان رساند. سپس در سال ۱۳۵۹ برای اعزام به جبهه های حق علیه باطل داوطلب شد. بعد از چند ماه در جبهه ها به عنوان سرباز شروع به خدمت و جهاد و تلاش شد. و دوران ۲ سال سربازی را در جبهه ها گذراند. کمتر به مرخصی می آمد و بیشتر اوقات در جبهه در خط مقدم بود تا اینکه در سال ۱۳۶۱ در یکی از عملیات ها شرکت می کند و در آن عملیات است که سید جلال دگر بر نمی گردد و تا سال ۱۳۸۳ به عنوان مفقودالاثر قلمداد می شد و از سال ۱۳۸۳ توسط مسئولین شهادت او تأیید گردید و مشخص شد که او در سال ۱۳۶۱ به خیل شهدا پیوسته است.

وصیت نامه

سفارشات و وصایای شهید سید جلال زاهدی

نمازهای یومیه را به موقع و در زمان خود اقامه کنید.

سعی کنید با احکام اسلام آشنا شده و به آن عمل کنید.

از برادرانم می خواهم به هر طریق ممکن مادرم را به زیارت قبر مطهر امام رضا (ع) ببرند.

از بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (ره) اطاعت و به فرمایشات او عمل کنید که در زمان معاصر جانشین حضرت ولی عصر (عج) است.

یکی از ثمرات انقلاب اسلامی ولایت فقیه است ، از ولایت فقیه پشتیبانی و اطاعت کنید تا حکومت اسلامی و نظام اسلامی پایدار بماند.

با مطالعه و تحقیق دوستان و دشمنان انقلاب اسلامی را بشناسید.

تزکیه نفس را در هر حال و هر سنی که هستید فراموش نکنید.

یاد و نام شهدای انقلاب اسلامی و شهدایی جنگ را فراموش نکنید که آنها برای حفظ اسلام و میهن اسلامی جان خود را فدا کردند.

در مساجد و اماکن مذهبی حضوری فعال و آگاهانه داشته باشید.

خاطرات

سجایای اخلاقی شهید

آیا کسی قادر است از عشق عشاق چیزی بگوید؟ آیا می شود گرما و سوزندگی آتش را توصیف کرد؟ آیا می شود؟ آری! باید عاشق شد، باید میان آتش رفت تا بدانی عشق چیست؟ و سوزندگی یعنی چه؟ آری! نمی توان از سید جلال و امثال او مطلبی گفت. باید همچون او شد تا بدانی و بتوانی بگویی او کیست و چه کسی بود؟ چگونه بود؟ باید پروانه شد و رفت وسط آتش شمع و سوخت. آن موقع بگویی سوختن و آتش یعنی چه؟ از شهید گفتن انگار قطره ای از اقیانوس را نمایان کرده و توصیف کردند است زیرا باید شهید شد تا شاهد و گواه و گوینده شهادت شهیدان باشی، و گرنه ولی چه باید کرد، آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید.

آری! از کدامیک از ابعاد عالی و ملکوتی این شهید بنویسم؟ از عرفان و معرفت او یا از هوش و زکاوت و جهاد و تلاش انبار او یا خضوع و فروتنی خشوع او در برابر حق یا عبودیت و عبادت و راز و نیاز او؟

آری! سید جلال مظهر جلال و عظمت خدای تبارک و تعالی بود. او سیدی جلیل القدر و عظیم الشان بود. او در یک کلام (شهید) راه حق و آزادی و انسانیت بود. او الگوی نیکوئی برای جوانان همسن و سالش بود. زیرا رفتار و گفتار و کردارش بر اساس آیات قرآن بود و قرآن بر اساس فطرت بشر و فطرت کهنگی ندارد و نمی پذیرد. به همین خاطر سید جلال زنده است زیرا شهید است. که خدای او و خدای همه ما در کتاب مقدسش قرآن فرموده شهدا زنده اند و هرگز گمان نبرید که آنها مرده اند و نزد پروردگار خود روزی می خورند.

شمه ای از فعالیت های انقلابی شهید

او فعالیت های انقلابی و اسلامی خود را از سال ۱۳۵۵، ۱۳۵۶ در دوره دبیرستان شروع کرد. او اعلامیه ها و سخنرانی ها و همچنین عکس و تمثال مبارک بنیان گذار جمهوری اسلامی را بین دانش آموزان با توجه به اینکه هر گونه خطری او را در انجام این کار تهدید می کرد و ایشان شروع به توزیع اعلامیه ها می کردند مرکز و نقل انقلابی بود برای جوانان و نوجوانان همسن و سال و همکلاسی های ایشان. او هیچ وقت آرام نمی نشست و چه شبها که تا صبح با دیگر دوستان می نشستند پیرامون آیات قرآن و بحث و گفتگو و تفسیر می کردند. و همینکه اوضاع را آرام می دیدند در کوچه و پس کوچه های شهر برازجان و اهرم اعلامیه های امام خمینی (ره) را در منازل توزیع می کردند. و او اولین کسی بود که یکشنبه تمثال حضرت امام، انقلاب را به شهر اهرم آورد و روی دیوارهای شهر و مساجد نصب کرد. خیلی ها او را نهیب می دادند که این کار را نکن، ولی او به آنها جرات می داد. و جوانان را هدایت و تشویق می کرد که طاغوت رفتنی است زیرا طاغوت باطل است و باید با او مبارزه کرد و آرام نشست و جوانان شهر با سخنان او روحیه و جان می گرفتند و فردای آن روز در راهپیمایی ها علیه رژیم ساواک پهلوی شرکت کرده و مرگ بر شاه می گفتند. و او در شب پیروزی انقلاب در شهر اهرم جلودار جوانانی بود که جشن پیروزی انقلاب را برپا کردند. آری! صفا و صمیمیت و جنب و جوش جلال او را به همه میادین می کشاند تا جایی که بعد از پیروزی انقلاب شب و روز در جهاد سازندگی به تلاش و کوشش می پرداخت بدون هیچ گونه چشم داشتی و حق الزحمه ای و اگر مبلغی هم به دست او می رسید به دست مادر می داد و از او می خواست که به نیازمندان کمک کند و در ساختن آبگرم و بازسازی و تعمیر مسجد جنت اهرم از پیشگامان و فعالان بود که هنوز در یاد و خاطره همه دوستان جهادی او در جهاد سازندگی است. به خدمت سربازی که در آمد در بخش مهندسی پل های شناور آموزش دید و برای همین منظور به جبهه ها اعزام شد. سپس به عنوان آرپی جی زن به جبهه تپه های اکبر رفت تا به گروه جنگ های نا منظم شهید چمران بپیوندد و از آنجا برای آخرین بار به عنوان خدمه تانک به جبهه های جنوب رفت و در یکی از عملیات ها شرکت کرد تا اینکه در همان جا به دیار حق شتافت. صفا و صمیمیت و سخت کوشی سید جلال تا همیشه روزگار بر تارک شهر اهرم خواهد درخشید و خاطره تلاش های

او قبل از ابتدای پیروزی انقلاب در سینه های پاک مشتاقشان جای خواهد داشت.

خاطراتی از پدر شهید

یکبار در منزل پرنده ای داشتیم به نام مرغ عشق که آن را در قفس کرده بودیم. سید جلال مریض شد، مریضی ایشان بسیار سخت بود که از شفا و بهبودی او نا امید شدم یک باره به ذهنم رسید شاید من این پرنده را در قفس زندانی کرده ام که فرزندم مریض شده، آمدم پرنده را از قفس آزاد کردم یکی دو روز بعد فرزندم سید جلال بهبودی حاصل کرد و خوب شد.

یک بار فرزندم سید جلال به من گفت: بابا یک روز در جبهه دست کردم در جیبم تا عقربی در جیبم است آن را از جیبم در آوردم و بیرون انداختم. به او گفتم: بابا این سری است به هر کسی نگو.

یک بار هم به من گفت که بابا خیلی عجیب است ترکش به کلامم خورده ولی اثر نکرده. باز هم به او گفتم: این هم سری است به هر کسی نگو.

در فراق او همیشه این شعر را می خوانم:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

خاطراتی از خواهر شهید (سیده خیری زاهدی)

سید جلال آدمی بسیار خاکی و سر به زیر و بسیار متدین و با تقوا بود. بعد از اتمام تحصیل در سال ۱۳۵۷ در فعالیت های انقلابی و در تظاهرات و پخش اعلامیه های حضرت امام خمینی (ره) حضوری فعال داشت و پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی اولین نفری بود که با تمام وجود به امام (ره) و انقلاب عشق می ورزید و انقلاب را مظهر اقتدار سیاسی ملت و امام را الگو و سمبل ارتقا و رشد انقلاب و می دانست. روش و منش امام را سر لوحه زندگی فردی و خانوادگی خویش قرار داد و دیگران را نیز به این مسأله سفارش می کرد. با تشکیل بسیج ۲۰ میلیونی وارد بسیج شد و پس از طی آموزش نظامی، لباس مقدس سربازی به تن کرد و از آنجا که خون و غیرت اسلامی در رگ هایش می جوشید. هیچ گاه نتوانست تجاوز دشمن به خاک کشور اسلامی را تحمل کند و ۲۰ سال بیشتر نداشت که عازم جبهه شد از عملیات ها طی پنج مرحله از تاریخ ۲۳/۴/۶۱ با رمز یا صاحب الزمان (عج) ادرکنی در ساعت ۳۰/۲۱ آغاز شد تا تاریخ ۶/۵/۶۱ مدت ۱۵ روز به طول انجامید. در این عملیات ۵ فروند هواپیما سرنگون و ۱۰۹۷ دستگاه تانک و نفر بر و انواع مختلف منهدم و ۷۴۰۰ نفر زخمی و ۱۳۱۵ نفر اسیر شدند. سید جلال همیشه به ما می گفت هر لحظه آماده شنیدن خبر شهادت من باشید.

لحظه آخر که می خواستم بدرقه اش کنم، با یک کاسه پر از آب و برگ سبز نارنج بدرقه اش کنم، دستم را دور گردنش کردم و صورتش را بوسیدم. مثل همیشه به من گفت: خیری رفتن من با خودم است اما

برگشتیم با خداستدر جوابش گفتم : تو مدت زیادی در جبهه بوده ای. اما او گفت: من زمانی به خانه بر می کردم که وطنم آزاد و اسلامم پیروز و سربلند و امامم (ره) ، (امام خمینی) آسوده خاطر باشد.در آن هنگام از خداوند طلب صبر و بردباری کردم وبا خودم گفتم خدوند متعال به پدر و مادرم صبر دهد . مدت ۲۰ سال مرحوم پدرم و مادرم در فراق جوان خود مانند شمع سوختند و چشم به راه جوان خود لحظه شماری می کردند، بدون آنکه شکایت و یا گلایه ای داشته باشند . و در حال انتظار جوان خود چشم از جهان فرو بستند و تمام چشم انتظاری ها و آمالی و آرزوها و با خود به جهان ابدیت بردند. مرحوم پدرم حاج سید امرالله زاهدی خیلی چشم انتظار فرزند دلبنده خود بود و همیشه این بیت شعر را زمزمه می کرد:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

همیشه به مرحوم مادرم می گفت: ای زن پیش خدا دور نیست، فرزند ما زنده است و می آید، مانند همان لحظه که برادران یوسف با پیراهن یوسف نزد پدرشان آمدندو یعقوب از بوی پیراهن یوسف چشمش روشن شد.مرحوم پدرم مانند یعقوب چشم انتظار فرزندش یوسف بود. پدر و مادرم هم چشم انتظار فرزند خود سید جلال بودند.

شاهدم من

مادر خوبم مکن شیون برایم من شهیدم

بلبلی بودم که از بستان این دنیا پریدم

سال ها مشتاق دیدار وصال یار بودم

گرچه پرپر شد تنم اما به محبوبم رسیدم

جسم من در خاک و روحم در میان آسمان ها

شاهدم من گرچه از چشمان مردم ناپدیدم

نقشه های که دشمن داشت در سر، بهر ایران

من به خون خود بر آنها خطی از بطلان کشیدم

پشتت جبهه، ای منافق تو خیالی خام داری

چون که در جبهه ها نور امام عصر دیدم

رهبرم می گفت که من خاک وطن را دوست دارم

من چه خوش بختم که پیش رهبر خود رو سفیدم

افتخار من همین چون که در میان آتش

خرم و خندان چو مردان رو سفیدم



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران